رضا سیدحسینی

سمبولیسم
Symbolisme

پیشوایان اینمکتب

پیش‌از اینکه از کلمه سمبولیسم نامی درمیان باشد و پیش‌ازان که این‌جریان‌صورت‌مکتب ادبی بخود بگیرد. شعرای بزرگی‌پای بمیدان گذاشتند که تأثیرشان در تأسیس‌این‌مکتب بسیار زیادبود وآنهارا باید پیشوایان‌این‌مکتب‌شمرد. کسانی بودند که نه‌میخواستند خودشان‌راتسلیم احساسات تند وتیز وتغزل فوق‌العاده رمانتیسم بکنند ونه پابندرآلیسم دقیق وحساب شده بودند. فراموش نکنیم که در این میان «پارناسین»ها نیز نقش‌خود را بازی میکردند ومیکوشیدند که برای بیان افکار خود (ولو بیمورد ومضرهم‌باشد) قالب‌های مرمرین بتراشند. «شارل بودلر» که در شمار دسته اخیر و از طرفداران «هنر برای هنر» بود، باراه تازه‌ای که در پیش گرفت، بنای مکتب جدیدرا گذاشت. اوبادیوان اشعار خودکه تحت عنوان، «Fleurs du Mal» «گل‌های شر» منتشر شد، دنیای شعر راتکان داد ویك‌نسل شعر وادب که در خلال سالهای ۱۸۵۷ تا ۱۸۸۰ زندگی میکرد، بودلر را پیشوای مسلم خود شمرد. «بودلر» آنچه راکه شعرای سمبولیست در آینده اساس مکتب خود قرار دادند، در اشعار کوچکی از قبیل «Correspondances» و«la Vie Anterieure» بیان کرد. در نظر «بودلر» دنیا جنگلی است مالا مال ازعلائم واشارات. حقیقت از چشم مردم عادی پنهان است وفقط شاعر با قدرت‌ادراکی که دارد بوسیلهٔتفسیر وتعبیر این علائم میتواندآنرااحساس کند. عوالم جداگانه‌ای که روی حواس ماتأثیر میکنند، بین خودشان ارتباطات دقیقی دارندکه شاعر بایدآن‌هارا کشف کند وبرای بیان مطالب خود بزبان جدیدتری ازآنها استفاده کند. البته‌خود«بودلر»استفاده‌ازاین‌زبان‌سمبولیك را اساس‌کارخود قرارنداده، اما چند نمونهٔ برجسته ازخود باقی گذاشته است که مقدمه‌ای برای اشعار سمبولیك شمرده می‌شود.

درمیان کسانی که ازبودلرالهام‌گرفتند ودرآثارخود زمینه‌را برای‌ظهورسمبولیسم مهیا ساختند، سه اسم مشهور جلب نظر میکند:

«پل ورلن» (P.Verlaine)، «آرتور رمبو» (A.Rimbaud)و«استفان مالارمه» (S.Mallramé) البته سبك‌شعراین‌سه نفر مانند هم نبود وهریك مشخصات مخصوص بخود داشتند. «ورلن» ولگرد والکلیك بود وباضعف اراده وبی اعتنائی،

نابودی تدریجی خودرا تماشا میکرد . اواسیر شهوات خود بود وبقول یکی ازمنقدین فرانسوی «یك مخیلهٔ شهوانی را باحزن آهنگداری در هم‌آمیخته بود.» اوبـا تخیلات مبهمی‌خویشتن را تسلی میداد و با وجود تمام این شرایط نفس تازه‌ای بشعر فـرانسه دمید وآن چیزی راکه بعدها سمبولیسم نامیدند وارد شعر کرد. « رمبو» که درنوزده سالگی شاهکارخودرا بوجودآورد واز شاعری دست کشید، از سرزمینهای درخشان‌واز انسانهائی که درنقاط غریبی گردش‌میکنند، ازعطرهای‌عجیب، ازشهوات واز معجزات‌واز گل‌های پر جلال وجبروت بحث میکرد.

او نبوغ شعری فوق‌العاده‌ای داشت وبقول«کلبرهایدنس» ، نویسنده فرانسوی : «... در اشعار اوکلمات بصورت‌های تازه‌ای باهم ترکیب میشوند ودر میان یك نور فسفری غوطه میخورند!» وهمانطور که‌بودلر درشعر«Correspondances» خود میگفت : « عطرها،رنك‌ها وصداها ، باهم تطبیق میکنند . »، اوهم برای صداها رنك تعیین میکرد ودرشعر«Vuoylles» خود میگفت «A سیاه، E سفید، I قرمز،U سبز وO آبی !»(تذکر این نکته بی فایده نیست که رمبو با این قبیل اشعار خود درعین‌حال راهی بسوی «سور رآلیسم» بازمیکرد .)

در عین حال او با تخیلات خود بازی میکرد وباقدرت تمام ازسرزمین هائـی که ندیده بود سخن‌میگفت. مثلا شعر مفصل « کشتی مست» خودرا وقتی‌سرود که اصلادریا ندیده بود !

۵۳۳ بالاخره «استفان مالارمه»، که عمر خودرا صرف پیدا کردن صورت تازه‌ای‌برای شعر کرد. او ادعا میکرد که میخواهد شعر را از قید همه چیزهائی که شاعرانه نیست آزادکند . او به حس ، فکر ، حالت روحی ، انسان ، به تصویر طبیعت و بداستان پابند نبود و بشکل شعری معمول نیز توجهی نمیکرد. در نظر اوفقط «کلمه» ارزش داشت. هنر شاعر این بود که شعر را از ترکیب‌کلمات، شاعرانه وسحرآمیز بسازد . در اشعار مالارمه، نه شادی وجود داشت نه غم ، نه کینه دیده میشد ونه عشق، خلاصه هیچ حس بشری وجود نداشت. مالارمه شعر را اززندگی‌دور میکردواز دسترس‌مردم بدر میبرد وبصورتـی در میآورد که فقط پنج شش نفر از خـواص بتوانند آنرا درك کنند.

شعرای منحط Ies Décadents

در حوالی‌سال۱۸۸٤ که کتاب «Les Poétes Maudits» اثر ورلن انتشار یافت ، نام مالارمه نیز بر زبانها میافتاد. در این میان‌شعرای جوان که ازبازی‌های پارناسین‌ها خسته‌شده‌بودند گاه وبیگاه مجلهٔ ادبی ناپایداری انتشار میدادند و برای مدتی بدورآن‌جمع‌میشدند. معمولاعمر اینگونه مجله‌ها پس‌ازمدت کمی بسرمیرسید ولی مدتی نمیگذشت که مجله دیگری پابعرصه وجـود میگذاشت . اغلب این مجله‌ها بیشتر از سه یا چهار شماره منتشر نمی‌شدند ولی تأثیر آنها درمحیط‌شعر وادب زیاد بود. گذشته از این مجلات، شعرای‌جوان که اغلب‌نظریات وتئوری‌های مختلفی‌هم داشتند،از این‌لحاظ که همه‌شان‌اشخاص تازه‌جوئی بودند. جلساتی هم تشکیل می‌دادند واغلب برگرد هم جمع میشدند . این جوانان و شعرای تازه جو

اغلب مورد استهزاء قرار میگرفتندومحافل ادبی بجای این که بطور جدی بآنها جواب بدهند اشعار و نوشته‌هایشان‌را با تمسخر واستهزاء تلقی میکردند ولی بالاخره دوره‌ای رسید که آنها چند شاعر بزرك تازه جورا از قبیل «ورلن» ، «مالارمه» «شارل کرو» «هردیا»، «فرانسوا کوپه» و«موره‌آ» درمقابل‌خود یافتند وتوانستند آثارشانرا بآنها عرضه کنند .

اولین شکلی که‌این‌جریان‌شعری‌بخود گرفت،همان‌بود که‌آنرا «Decadentisme» یا«Décadisme»(مکتب‌منحط)نامیدند،کلمهٔ«Decadent» (منحط) نخست‌بصورت انتقاد بتمام‌کسانی که از«ورلن» پیروی می کردند،اطلاق میشد. این‌کلمه را برای‌اولین بار «گابریل‌ویکر» در رساله‌ای‌که در باره این شعرا انتشار داد بکار برد و درآن رساله، این دسته از شعرا را باسطور زیر تعریف‌کرد: « این شعرای جدید در تخیلات خود غرق‌شده وخودرا از واقعیات زندگی دورنگاه داشته‌اند . عرفان رقیق وحساسی را با عیش وهرزگی خالصی درهم آمیخته‌اند. اشعار آنهاکه قابل فهم‌نیز نمی‌باشد، زائیده تصادف وانحراف است .

مشخصات «منحطین» ، داشتن روح‌مبهم، بیحسی وعدم توجه باخلاق وبالاخره‌عدم انطباق اشعارشان با همدیگر است، آنها ترانه روح‌خود، ترانهٔ روح منزوی ومتروك خودرا میسرایند. علاقه به هیجان وحساسیت آنهارا بسوی بیماری عصبی سوق میدهد. عدم وضوح محتوی ، شکل شعری را از میان میبرد .

موضوعات اشعار منحط عبارت‌است از بدبینی استهزاءآمیز، حالت مرضی‌عمومی، رویای فرار ، دلتنگی وعصهٔ تسکین ناپذیر و ناراحتی درونی . شعرای منحط داستان شبهای‌اضطراب‌آور، یکشنبه‌های شوم وماتم‌زده، درختان پائیزی‌وموجودات اسرارآمیز را میسرایند .» ۵۳۴

مانیفست سمبولیسم

در اوائل سال ۱۸۸۶ در مقابل این مطالب انتقادی ، شعرای جوان نیز مقاله و نشریه‌هائی منتشر میساختند و درآنها «ریك بنحوی‌اصول مکتب خودشانرا تشریح میکردند . تااینکه‌بالاخره برای‌اولین‌بار «ژان‌موره‌آ» (J. Moréaa) شاعربونانی‌الاصل مانیفست مکتب جدیدرا درشماره۱۸ سپتامبر۱۸۸۶ ضمیمه ادبی روزنامهٔ فیگاروانتشار داد. که سروصدای زیادی درمحافل ادبی تولیدکرد . ودراین بیانیه بود که «موره‌آ» برای نخستین‌بار کلمه «سمبولیسم» را در مورد این مکتب بکار برد وپس ازآن این مکتب بهمین اسم نامیده شد. اکنون قسمتی ازاین بیانیه در زیرنقل میشود:

«سابقا پیشنهادکرده بردیم‌که کلمهٔ «سمبولیسم» یگانه تعبیری‌است که میتواند تمایل جدید نبوغ آفریننده هنررا در دوره ما بیان کند . اکنون نیز تذکر میدهیم که احتیاجی‌به تغییردادن این کلمه نیست .

«همانطورکه دراول این نوشته نیز گفتیم ، تمایلات هنری در دوره های معین ، اختلافات فکری زیادی بوجود میآورد . برای پیدا کردن منابع مکتب جدید، به بعضی ازاشعار«آلفردوونیی» به «سکسپیر» ، به عرفا وصوفیه وحتی به دورتر از آنها باید مراجعه کرد «شارل ودار» مبشرواقعی‌این‌مکتب‌جدید شمرده میشود . مسیو«مالامارمه»

معنی اسرارآلود وتعریف ناپذیری بآن میبخشد ، مصرعهای شعر، قواعد سخت ومشکلی داشت . نخست «تئودور دوبانوی» با انگشتان سحرآمیز خود این اشکال را کمتر و ملایمتر ساخته بود ولی « پل‌ورلن» این قواعد سخت را بکلی از میان برد .. .. شعر سمبولیك که دشمن نظریات تعلیمی، فصاحت ومبالغه، حساسیت‌ساختگی وتصویراوبژ کتیف میباشدمیکوشیدفکررابصورتی که حواس رامخاطب قراردهدبیان کند. ازطرف‌دیگر،فکر نباید خودرا ازتزیینات معظم وزیبای‌شکل‌محروم کند. زیرا صفت اساسی هنرسمبولیست اینست که هنرمند تا تصور «فکرمطلق» پیش نرود . از اینرو» در این مکتب هنری، مناظرطبیعی، رفتارهای‌اشخاص وحوادث کاملا مشخص، خود بخود وجود ندارند . اینها عده‌ای مشاهدات خارجی‌هستند که روی حواس ما تأثیر می کنند ووظیفهٔ آنها نشاندادن آن روابط پنهانی‌است که با اساس فکروجود دارد .

«اگرعده‌ای ازخوانندگان کوتاه‌نظر، این نظریهٔ هنری مارا مبهم بشمارند،نباید متعجب‌بود . اما چه میتوان کرد ؟ مگراشعار «پنیداروس»، «هاملت» شکسپیر «فاوست» گوته نیز باچنین اعتراضاتی روبرو نشده بود ؟ »

جریان سمبولیسم که تقریبا تا سال۱۹۰۲ ادامه پیداکرد، درسال۱۸۹۰ به ذروه فعالیت خود رسید . یك نسل شعری ازسال ۱۸۸۵ تا ۱۹۰۲ به پیروی از سه پیشوای بزرك سمبولیسم پرداختند . اغلب این شعرا فرانسوی نبودند مثلا چند شاعر بزرك بلژیکی درمیان سمبولیست‌ها بود که دربین آنها، از امیل ورآرن(E.Verharen) وموریس مترلینك (M.Maeterlinck) میتوان نام برد . چندنفر امریکائی‌ویونانی نیز درمیان آنها وجود داشتند وبطور کلی سمبولیسم جنبه‌جهانی بخودگرفته بود . ۵۳۵

ازلحاظ ایده، سمبولیسم بیشتر تحت تاثیرفلسفه ایدآلیسم بود که درسال ۱۸۸۰ در فرانسه شیوع میبافت و بدبینی اسرار آمیز «شوپنهاور» تاثیرزیادی درشعرای سمبولیست کرده بود.شعرای

سمبولیستها چه میگفتند

سمبولیست که در«سوبژکیتویسم» عمیقی غوطه‌ور بودند ، همه چیزرا ازپشت منشور خراب کنندهٔ روحیهٔ تخیل‌آمیزشان تماشا میکردند.

برای شعرائی که باچنین فلسفه بدبینانه‌ای پرورش یافته بودند هیچ چیزی‌مناسب تر ازیك دکور مه آلود و مبهم که تمام خطوط تند وقاطع زندگی‌درمیان‌آن‌محوشود، وهیچ محیطی بهتراز نیمه تاریکی ومهتاب وجود نداشت. شاعر سمبولیت درچنین‌محیط ابهام آمیز ودر میان رویاهای خودش ، تسلیم مالخولیای خود میشد .

قصرهای کهنه ومتروك ، شهرهای خراب ، آبهای راکدی که برگهای زرد روی آنهارا پوشیده باشد ، نورچراغی که در میان ظلمت شب سوسومیزند، اشباحی که روی برده‌ها تکان میخورند وبالاخره « سلطنت سکوت» و چشمانی که در آن بافق دوخته شده است ....همه اینها جلوهٔ‌عالم‌رؤیائی واسرار آمیزی بود که در اشعار سمبولیست ها دیده میشد.

(دراین میان تأثیر،«ادگارآلن پو» شاعر ونویسنده امریکائی را هم که‌آثار او بدست «شارل‌بودلر» بفرانسه ترجمه‌شد ، نباید فراموش کرد .)

رؤیاوتخیل که پوزیتیویسم ورآلیسم میخواست‌آنرا از ادبیات براند، دوباره بـا

سمبولیسم وارد ادبیات‌شد. نمایاندن این‌تخیلات‌مبهم، بازبان صریح وقاطعی که بتواندهمه چیز را بیان کند ونتیجه قطعی‌ودقیقی از این بیان بگیرد، امکان نداشت. برای بیان‌این تخیلات بیشتر مصرع هائی لازم بود که شبیه زمزمهٔ آرام ومبهمی باشد وبقول «ورلن» «موسیقی بی‌سخن» باشد. ازاین رو سمبولیست‌ها شعری را میخواستند که بیشترازسخن بموسیقی نزدیك‌باشد. ومیگفتند که شعرنیز مانند موسیقی‌باید مبهم باشد. مطلب‌صریحی را بطور قاطع بیان نکند بلکه مانند موسیقی باآهنك وبا استفاده از تخیلات انسان‌در او تأثیرنماید. میگفتند که وزنهای معین شعری مخیله را ازحرکت باز میداردوبالهای خیال‌را می بندد. همچنین رنگهای تند و صریح، مطلب را بطور قاطع بیان میکند و مخالف سمبولیسم است.

شعر، نقاشی نیست، بلکه تظاهری ازحالات روحی است. عرصهٔ شعر ازآنجاشروع میشودکه با حقیقت واقع(رآلیته) قطع رابطه شود واین عرصه تا بینهایت ادامه پیدا میکند. نمی‌توان گفت که معنی فلان تعبیر در شعر درست تر از فلان تعبیر دیگر است. چنین قضاوت کلی امکان ندارد، زیرا هر خواننده‌ای شعر را بنا بروحیهٔ خودش درك‌یا بهتر بگوئیم احساس میکند. هدف‌شعر سمبولیست اینست که باتشریحات واضح وصریح عظمت احساسات وتخیلات را از میان نبریم وبرای اینکار بایدآتمسفری‌را که برای‌شعر لازم است بوجود بیاوریم، یعنی خطـوط زننده وصریح وبسیار روشن را محو وتیره سازیم. این سایه روشن را میتوان با تغییر دادن قواعد و حدودهـای کلاسیك، بادور انداختن معانی معتاد، باهم زدن تداعی‌هائی که بر اثر گرامر وسابقه تولید شده است میتوان بدست‌آورد. ۵۳۶

سمبولیست‌هااز این‌جلوتررفتندو گفتند: در صورتیکه کلمات، مستقل از معانی‌معمول خودشان، میتوانند بعنوان سمبول بکار روند، پس در این‌صورت مصرع قادر است کـه فقط با آهنك وموسیقی خودش، (مستقل ازمعنی) هیجانات شعری را در خواننده بیدار کند. از این رو تنها ببیان رابطهٔ چیزهائی کـه تنها مربـوط بیکی ازخواص پنجگانه است اکتفا نکردند، بلکه پیروی از «بودلر» و «رمبو» کـوشیدند، با بیان روابطی میان عوالمی که مربوط بحس‌های‌مختلف‌است، شعرمبهم واسرار آمیزی بوجود بیاورند. (در این‌جاناچار انسان‌بیادآن نویسنده جوان ایرانی‌میافتد که درآثار خود مثلامینویسد: «جیغی بنفش کشید!»

درعالم‌آثار

سمبولیسم بصحنه تآتر نیز سرایت‌کرد. گذشته ازچند نـویسنده فرانسوی از قبیل «رمی‌دوگورمون» و«ژول‌لافورگ» وغیره که نمایشنامه‌های سمبولیك نوشتندوروی صحنه‌آوردنـد، بهترین نمونه نمایشنامه‌های سمبولیك را در میان‌آثار«موریس مترلینك» بلژیکی میتوانیم‌پیدا کنیم. نمایشنامه‌های مترلینك بر روی اساس نوعی نظریهٔ عرفانی بوجود آمده است: چیزهائی که میدانیم در برابر آنچه نمیدانیم درحکم صفراست. همه جا پراز اسراراست. در اطراف مانیرو های بزرك نامرئی، مشؤوم و خائنی وجود دارند که‌تمام‌حرکات‌مارادر نظر میگیرند ودشمن نشاط، زندگی، شادی وسعادتند.» وظیفهٔ درام نویس اینست که افکار خودرا در باره این نیروهای مجهول وارد زندگی واقعی بکند. بقیه درصفحه ۷۰

بقیه از صفحه ۸

همهٔ نمایشنامه‌های مترلینك شبیه هم است. مثلا اولین نمایشنامه‌ای را که او برای صحنه نوشته است، یعنی «پرنسس مالن» را در نظر بگیریم. از اول تا آخر این نمایشنامه همان نیروی مجهولی که انسانها را بلرزه میآورد و برغم همه چیز باخود میکشد، جلب نظر میکند. ظلام و سمبولهای اسرار آمیزی که گاهگاه تظاهر میکنند، شعور انسانی را تحت تأثیر خود قرار میدهند، صدائی که جانوران و یا اشیاء میکنند، اشاره‌ای از این عالم اسرار است. پرسوناژهای نمایشنامه شبیه کسانی هستند که در خواب راه میروند و هرلحظه چنان بنظر میرسد که باوحشت از آن‌خواب بیدارشده‌اند. برای نشاندادن نیروی مجهول حاجتی بساختن موضوعات تراژیك نیست. زیرا حتی در عادی ترین و بیرنك ترین حوادث زندگی نیز اثری از تراژدی وجوددارد.

مرك در هرلحظه‌ای از زندگی در کنار ماست و انتظارما را میکشد. خود اورا نمیتوان آشکارا نشانداد. اما میتوان گردش اورا و صدائی را که هنگام نشستن او از صندلی بلند میشود، در نوشته‌ها آورد تاخواننده آنرا حس کند. اغلب نمایشنامه‌هائی هم که پس از پرنسس مالن انتشار یافتند، تحت تأثیر همین اندیشه وترس قرارداشتند.

یکی از نمایشنامه‌های مترلینك که شهرت بسیار زیادی کسب کرده است، نمایشنامهٔ کوچکی است بنام «Intérieur» (داخل خانه) این نمایشنامه خانواده‌ای را بما نشان میدهد. این خانواده هنوز خبر ندارد که یکی از بچه‌هایشان بآب افتاده و غرق شده است. اما در دقائقی که فاصلهٔ بین غرق شدن بچه و خبردار شدن خانواده ازاین حادثه است باحرکات لاشعوری اندیشه و اضطراب مبهم و نا مفهومی برافراد خانواده مستولی میشود و با اینکه هنوز خبری از حادثه پیدا نکرده‌اند، احساس میشود که فلاکت قدم بقدم نزدیك میشود. ۵۹۸

این نمایشنامه ها و آن هائی که پس انتشار یافتند، همه در سرزمینهای خیالی و مجهول، در دوره‌های نامعلوم، در قصرهای اسرار آمیز وغارهای عجیب جریان میبابند. نویسنده سمبولیست احتیاج نشاندادن این زمان ومکان نیز ندارد؛ زیرا بعقیدهٔ او این نیروی مجهول همیشه وجود داردو درهرزمان و هرمکانی برانسان مسلط است

سمبولیسم در قرن بیستم

در اوایل قرن بیستم چنین بنظر میرسید که سمبولیسم دوره خودرا تمام کرده واز میان رفته است. مشهورترین نمایندگان این مکتب از قبیل «ژان مورآ» و «هانری دورنیه» (H.deRégnier) از آن روگردان شده درجناح مخالف قرار گرفته بودند و باانتشار آثاری درسالهای ۱۹۰۰ و ۱۹۰۱ به کلاسیسیسم بازگشت کرده بودند. چندین سال بعد نیز دستهٔ «آبی» (Abbaye) (مرکب از «ویلدراك» «دوهامل»، «آرکو»، «رومن») تشکیل شد و شعر جنبهٔ اجتماعی داد.

ولی هیچیك از این تمایلات جدید نمی توانست تاثیر اشعار «آرتوررمبو»، «استفان مالارمه» وحتی «موریس مترلینك» و «ژول لافورك» را از میان ببرد. در این میان «آندره ژید»، «پل کاودل» و «پل والری» نیز بفعالیت پرداخته بودند ومی کوشیدند که مقام شعر استادان خودشانرا بهتر نشان دهند. در سال ۱۹۰۶ شعرائی که بر دور

مجله‌ای بنام «فالانژ» (Phalange) گرد آمدند ،اعلان کردند که‌ادامه دهندگان سمبولیسم میباشند ومفتون «مالارمه» هستند .

پس از آن مجلات دیگری نیز منتشر شد تااینکه از سال ۱۹۰۹ ببعد « مجله نوین‌فرانسوی» (NouvelleRevue Fran,caise) کوشید که‌سمبولیسم«آرتور رمبو»را بیشتر زنده کند . «آندره ژید نیز در راس این دسته از شعرا و نویسندگان قرارگرفت و در مقدمهٔ «پابود» (pabudes) چنین‌نوشت:

«پیش از اینکه اثرم را برای دیگران تشریح کنم ، مایلم که دیگران این اثر را برای من تشریح کنند!» این‌جریان که ازسال۱۹۱۰ باینطرف‌عنوان «نئوسمبولیسم» بخودگرفت رفته رفته «وضوح وروانی‌وزیبائی‌فرانسوئی» را از شعر دور میکرد و کار بجائی کشید که‌وقتی از شعرای بزرگی مثل « پل‌والری » معنی بعضی ازاشعار شانرا میپرسیدندخود آنهـاهم در جواب عاجز میماندند . ودنباله همین‌جریان بود که بصورت مکتب‌های جدید منحط ومضحکی در قرن بیستم تظاهر کرد.

چند نمونه از آثار شعرا و نویسندگان سمبولیست

نمونه‌ای ازشعر ساده وآهنگدار «ورلن»

(1844 – 1896) PAUL VERLAINE

Chanson d'Automne

۵۹۹ Les sanglots longs
Des vinloos
De l'automne
Blessent mon cœur
D'une langueur
Monotone.
Tout suffocant
Et blême, quand
Sonne l'heure,
Je me souviens
Des jours anciens
Et je pleure.
Et je m'en vais
Au vent mauvais
Qui m'emporte
De-çà, de-là,
Pareil à la
Feuille morte.

ترانه‌پائیز

گریه طولانی سازهای پائیز ، باضعف یکنواختی قلبم رامیخراشد.
هنگامیکه صدای زنك ساعت بلند میشود ، من‌دلتنك‌و پریده رنك ، بروزگاران گذشته‌میاندیشم‌و گریه‌میکنم.
خودرا بدست بادمیسپارم وباد مرا مانند برك‌خزانی اینسوو آنسومیبرد.

ترانه

از : موریس‌مترلینك

اگر روزی بازآید
باو چه بگوئیم ؟
ـ بگو که تادم مرك
در انتظارش بودم

☆☆☆

اگر از من بپرسد:
«پیش از شناختن من؟»
ـ با اوخواهرانه‌حرف بزن
شاید رنج ببرد !

☆☆☆

اگر بپرسد شماکجا هستید
چه‌جوابی بدهم ؟
ـ انگشتر طلایم را
بدون‌هیچ جوابی باو بدهید .

☆☆☆

اگر بخواهد بداند
که چراکسی‌در سالن‌نیست
ـ چراغ خاموش‌را نشانش بده
ودر بازمانده را
اگر از من‌بپرسد
«آخرین ساعتش چگونه گذشت؟»
ـ میترسم گریه کند
بگو که میخندیدم !...

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

پرنسس مالن

Ia Princesse Maleine

اثر : موریس مترلینك

خلاصهٔ نمایشنامه

(پادشاهی بنام« ماوسلوس) موافقت میکند که دخترش «پرنسس‌مالن» با پرنس «هیالمار» پسر «هیالمار» از پادشاهان هلند ازدواج کند . اما «آن» ملکهٔ ژوتلاند، بشدت‌آرزو دارد که شاهزادهٔ‌جوان‌را داماد خود کند. ملکه که زنی‌فاسد وبد اخلاق‌است، در شاهزاده که جوان شهوی‌و کم‌عقل است‌نفوذ میکند واورا بقتل عام تحریك مینماید و «پرنسس‌مالن» بطور معجزه آسائی نجات‌می‌یابد . ولی این بار ملکه بفکر می افتد که پرنسس بیچاره‌را مسموم کند. وچون‌موفق نمی‌شود، پادشاه را دیوانه میسازد ووادارش میکند که پرنسس‌مالن را خفه کندو بکشد. پرنسس‌هیالمار، ملکه‌را که باعث قتل‌نامزدش شده است، باخنجرمیزند وبعد خودرا هم‌میکشد.)

دراین‌نمایشنامه که صبغه‌ای ازآثارشکسپیر گرفته، صحنه‌هائی که رابطه‌ای باهم ندارند ، همدیگر را تعقیب میکنند . در این درام خواننده نمی تواند بعلت این‌همه دهشت ووحشت پی ببرد. حوادث در میان طوفان ورعدوبرق جریان میابد . اتباع هیالمار نزدیك شدن فلاکت را حس‌میکنند و از ترس میلرزند . «پلوتون» سك وفادار پرنسس، احساس‌میکند که خانمش بدست خائنینی کشته خواهدشدوزوزه‌های طولانی‌میکشد . ۶۰۱

(یك صحنه از نمایشنامه)

پردهٔ ٤ صحنهٔ ۳

اطاق پرنسس مالن

(مالن روی رختخوابش دراز کشیده است. سك سیاه بزرگی درگوشهٔ اطاق بخود می‌لرزد .)

مالن

بیااین‌جا پلوتون! بتو میگویم بیا این‌جا! مراتنها گذاشتند ! در چنین شبی مرایکه وتنها گذاشتند ! هیالمار بسوی‌من نیامد ! دایه‌ام‌هم نیامد . هر کسی را صدا کنم جواب نمیشنوم . نکند حادثه‌ای در قصر روی داده باشد؟ در تمام روزصدائی بگوشم نرسید. گوئی‌این‌جا خانهٔ مردگان است . ـ توکجائی سك سیاه بیچاره‌ام ؟ کجائی تو‌پلوتون بیچاره‌ام؟ در تاریکی تورا نمی‌بینم . توهمثل اطاق من سیاهی. توئی که درآن گوشه می‌بینمت؟ حتماً این چیزهائی که برق‌میزند چشمان تواست! محض‌رضای‌خدا این چشمانت را ببند ! بیا اینجا پلوتون! میگویم بیا این‌جا ! (در این لحظه طوفان شروع میشود.) توئی که در آنجا میلرزی؟ تورا هیچ این چنین‌لرزان ندیده بودم! مگرچیزی دیده‌ای ! «پلوتون» من! بیا این‌جا ! پیش‌من بیا!تو با این‌ترس و لرزی که داری بالاخره درآن گوشه میمیری .

(از رختخوابش بلند می‌شود ، بسو، سك می رود، سك‌عقب عقب میرود ودرزیر

نیمکت پنهان میشود.) کجائی «پلوتون» من! آه آتش چشمانت را می بینم. اما چرا امشب از من میترسی ؟ کاش یك لحظه میتوانستم بخوابم ... خدای من، خدای من، چقدر مریضم ! نمیدانم مرا چه می‌شود ، کسی نمیداند ، دکتر هم تشخیص نمیدهد. (دراین اثنا باد پرده های رختخواب راتکان میدهد) آه پرده‌های رختخواب دست میزنند . کیست که پرده ها را تکان میدهد؟ کسی در اطاق من‌هست! آه ، حالاهم ماه توی اطاقم‌میآید. اما این سایه‌ای که روی‌فرش‌میگرددچیست؟ مثل اینکه صلیبی‌هم که دردیوار هست تکان‌میخورد ؛ کیست که بصلیب دست‌میزند ؟ آه‌خدای من، آه خدای‌من! دیگر من نمیتوانم اینجاباشم. (برمیخیزد ومیکوشددر راباز کند.)ـ مرا دراطاقم حبس کرده‌اند. باز کنید. بخاطر خدا باز کنید ، دراطاق من حادثه‌ای اتفاق میافتد. اگر مرا اینجا بگذارید میمیرم ! دایه‌جان! دایه‌جان ! کجائی؟ هیالمار! کجائی؟ (بازهم توی رختخوابش میرود) اقلا رو بدیوار بکنم تا بلکه دیگر در دیوار چیزی نبینم . (درطرفی که برمی گردد ، لباسها که روی میز دعائی ریخته‌شده است بر اثر باد تکان میخورد.) آه زیر میز کسی هست ! ... (بازبرمیگردد.)

آه خدای‌من، سایه باز روی‌دیوار است (بر میگردد.) آه خدایا، خدایا، حالاروی میز است ! اقلا چشمهایم را ببندم ! (در این لحظه صدای‌جیرجیر میزو وصندلی‌وصدای زوزهٔ باد شنیده‌میشود.) آه خدای من ! چه میگذرد ، در اطاق من قیامت برپا میشود! (برمی‌خیزد) ببینم‌روی این‌میزچیست؟ آه، لباس‌های هروسیم بود که مرا بترس‌میانداخت!
پس آن‌سایهٔ روی‌فرش چیست؟ (فرش رامیکشد وتکان‌میدهد.) حالا هم ازدیوار بالارفت! ۶۰۲
قدری آب‌بخورم. (می‌خورد ولیوان راروی‌یك‌میز می گذارد.) تخته‌های اطاق‌چه زیاد صدا میکنند! وقتی که من‌راه می‌روم در اطاقم همه‌چیز بزبان‌می‌آید. این‌سایه گویا مال درخت‌سرواست. جلوی‌پنجره‌ام‌هست! (بسوی پنجره میرود.) خدای من!این اطاقی که بمن داده‌اند چقدر غم افزا است!

(رعد میغرد) درنور برق‌آسمان فقط‌قبر هارا میتوانم ببینم . خیال‌میکنم که‌مرده‌ها از پنجره داخل‌اطاقم میآیند. میترسم! درگورستان چه طوفانی برپا است! چه بادشدیدی هست ! (بازدر بستر دراز می کشد.) دیگر چیزی‌نمیشنوم! ماه هم از اطاق من‌رفت. آه کاش صدائی میشنیدم ! (گوش میدهد.) از کریدور صدای‌پا میآید .

صدای‌عجیب ... صدای عجیب ... صدای عجیب ... در اطاقم‌زیر گوشی‌حرف می‌زنند. دستهایشان‌روی‌در کشیده‌می‌شود. (دراین‌لحظه‌ساك‌شروع بزوزه کشیدن‌میکند.) پلوتون ! پلوتون! کسی‌میخواهد وارد اطاق‌شود. پلوتون! پلوتون اینطور زوزه نکش! آه‌خدای‌من، آه خدای من، قلبم ازکار می‌افتد !